

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث ما در مباحث فقه سیاسی در جلسه گذشته در حول این فرمایش امام رضوان الله تعالى عليه بود، این عبارت که: «الإسلام هو الحكومة بشؤونها، والأحكام قوانين الإسلام، وهي شأن من شؤونها، بل الأحكام مطلوبات بالعرض، وأمور آليّة لإجرائها و بسط العدالة».^[۱] بحث در این بود که امام رضوان الله تعالى عليه حکومت را چگونه می‌بیند؟ ما پنج احتمال در مورد حکومت دادیم: یک احتمال این بود که حکومت یکی از مقدمات عادی و عرفی برای [اجرای] احکام اسلام است. دوم این که، مقدمه‌ی عقلی [برای اجرای احکام] باشد. سوم، بگوئیم حکومت یکی از احکام اولیه اسلام است، لکن بر سایر احکام مقدم است. معنای چهارم - که ظاهر کلام فرمایش امام هست -، این است که حکومت به منزله‌ی یک حکم از احکام نیست؛ [این طور نیست که] بگوئیم در ردیف [سایر] احکام مثل قواعد کلیه‌ای که داریم یک قاعده‌ای هم مربوط به حکومت داریم و این بر سایر احکام مقدم است؛ بلکه اصلاً دین یعنی حکومت، اسلام یعنی حکومت. معنای پنجم اینکه، بگوئیم خود حکومت مطلوب بالذات نیست بلکه مقدمه است برای اقامه توحید، که البته این مطلب پنجم منافاتی با مطلب چهارم ندارد؛ بلکه مکمل آن است.

نظریه‌ی نهایی امام رضوان الله عليه پیرامون جایگاه حکومت

آنچه [از] ظاهر عبارت امام رضوان الله تعالى عليه [مستفاد] است [نظریه و احتمال چهارم است]. و لو در بعضی از تعبیرشان مطلب سوم [به ذهن متبادر] است؛ یعنی می‌گویند [حکومت] از احکام اولیه است و عند التزاحم با سایر احکام، حکومت مقدم است؛ آنچه که حکومت مصلحت ببیند مقدم بر سایر احکام است. اما در این معنا [یا نظریه]ی چهارم ما نمی‌گوئیم حکومت یکی از احکام است؛ می‌خواهیم بگوئیم اسلام یعنی حکومت. حالا بالاتر از این می‌شود گفت که اصلاً دین، یعنی حکومت؛ که ما به مطلق دین کاری نداریم چون آن که مورد ابتلای ماست اسلام است. اسلام یعنی حکومت، اسلام متضمن یک اموری است، متضمن اعتقادات، اخلاقیات، احکام [است] و این یعنی حکومت. ممکن است اینجا در ذهن شریف‌تان بیاید که خود حکومت یعنی چه؟ حکومت یعنی یک مجموعه‌ای که حاکمی داشته باشد و محکومی باشد، یک والی و یک رعیت باشد! حقیقت حکومت عبارت از اینست که اگر یک مجموعه‌ای مردمی، ملتزم به یک قوانینی شدند آن قانون، حکومت بر اینها دارد. اسلام یعنی حکومت، یعنی اینکه دین آمده مردم در تحت دین قرار بگیرند دین آمده نه برای اینکه بگوید تو برای کارهای فردی‌ات یک عبادت، سیر و سلوکی هم داشته باش و یک ارتباطی هم با خدا داشته باش کنار سایر امور زندگی. [اینکه] بگوئیم دین کاری به سایر امور زندگی ندارد، تو عبادتی انجام بده نماز بخوان، روزه بگیر حج برو، اما می‌گوئیم نه [چنین نیست]! اسلام تمام زندگی بشر را در سیطره‌ی خودش قرار داده و می‌گوید بشر باید در تحت این سیطره و در این قاعده زندگی کند، این می‌شود معنای حکومت. البته قبلاً یک احتمالاتی درباره حکومت در ذهنم می‌آید [که در] بعضی از جلسات گذشته عرض کردیم؛ ما آنها را نمی‌خواهیم معنا کنیم. حکومت یعنی اینکه بر همه‌ی ابعاد زندگی بشر یک قانونی حاکم باشد و بشر خودش را ملتزم به آن قانون ببیند. این عبارت امام به این معناست. این روشن باشد که عبارت امام به چه معناست؛ امام نمی‌گویند حکومت یکی از احکام اولیه است

ولو در بعضی از عباراتشان هم این مطلب ذکر شده [است].

مستندات فقهی نظریه امام رضوان الله علیه

مدعای امام روشن شد که می‌گویند دین یعنی حکومت، هر پیامبری که دین و شریعتی را آورده، [این] دین مساق با حکومت است. حالا ما می‌خواهیم ببینیم مستند این مطلب چیست؟ ما اگر بگوئیم حکومت یک مقدمه‌ی عرفی و عادی است؛ یا بگوئیم یک مقدمه‌ی عقلی است؛ یا بگوئیم یکی از احکام اولیه است؛ اینها خیلی نیاز به استدلال ندارد و واضح است. بالأخره عرض کردم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ». اینها با همان نگاه است که حکومت عنوان مقدمی را دارد؛ اما این فرمایش که «الاسلام هو الحكومة» دلیلش چیست و ما چه ادله‌ای می‌توانیم برای این اقامه کنیم؟ به نظر من باید مراجعه کنیم به بعضی از آیات قرآن کریم و ببینیم از قرآن چه استفاده می‌شود؟ آیا این مدعایی که ایشان دارند - اول ببینیم - ، از قرآن برای این دلیلی می‌توانیم استخراج کنیم؟ اگر نبود برویم سراغ روایات، و الا عقل نمی‌تواند بیاید این را بگوید؛ عقل نمی‌تواند بگوید الاسلام هو الحكومة و احکام مطلوبات بالعرض هستند. یا باید قرآن دلالت بر این مطلب داشته باشد و یا باید سنت.

یک. مستندات قرآنی نظریه امام

در سوره مبارکه شوری سه آیه وجود دارد؛ «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ* وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِّي بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ* فَلِذَلِكَ قَادَعُ وَاسْتَقَمَ كَمَا أُمِرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ». این سه آیه از آیاتی است که در قرآن حقیقت تشریع را بیان می‌کند که شریعت چیست، تشریع چیست و غایتش چیست و چه هدفی دارد؟ خدا نوح را فرستاده، پیامبر ما، ابراهیم، موسی، عیسی، پیامبران اولوالعزم علیهم السلام که دارای کتاب بودند. هدف خدای تبارک و تعالی از تشریع چیست؟ و این سه آیه را به نظرم اینجا نباید بحث کنیم [که] آیا سیاق حجیت دارد یا نه؟ اصلاً ارتباط خیلی روشن است، دنباله‌ی هم هستند. [بنابراین نیازی نیست که قبل از بحث از دلالت و معنای آیات، در اینجا ابتدا حجیت یا عدم حجیت سیاق را مطرح نماییم].

ترجمه آیات

من ترجمه اجمالی کنم از آیه که می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ»، یعنی بین لكم، تشریع کرد برای شما، اوضح لكم من الدين، این لكم خطابش به پیامبر و امت پیامبر است. أو بین أو اوضح لكم. شریعت یعنی آن راهی که به یک رودی منتهی می‌شود مثل شریعه فرات، یک راه واضح را می‌گویند شریعت. به کلمه شریعت می‌گویند راه روشن. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ»، یعنی یک دین روشنی برای شما قرار داد، این دین که دین اسلام است متضمن چیست؟ «مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»، آن توصیه‌هایی که خدای تبارک و تعالی به نوح کرده. وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، آنچه را ما به خود تو وحی کردیم یعنی قوانین جدیدی که در اسلام آوردیم. «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى» آنچه را که به ابراهیم توصیه کردیم و موسی و عیسی، یعنی در شریعت اسلام مجموعه‌ی احکام و قوانینی که خداوند به پیامبران اولوالعزم دیگر فرموده، وجود دارد که خود همین کامل بودن دین ما را می‌رساند. دین اسلام متضمن همه‌ی ادیان گذشته است. این‌طور نیست که بگوئیم یک مطالبی، یک عوامل و تکالیفی که مهم هم بوده در شرایع سابقه بوده و در شریعت ما نیست، آنها هم هست، بعلاوه یک اضافاتی. بعد می‌فرماید: «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» این آن

را بعضی از مفسرین می‌گویند تفسیر است، [مثلاً] مرحوم طباطبائی می‌گویند این «أَنْ» تفسیریه است. می‌فرمایند: أَنْ تفسیریه.^[2] دین را اقامه کنید و در دین تفرق پیدا نکنید. بعد می‌فرماید «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» یعنی عزم خیلی سنگین است بر مشرکین آنچه را که شما مشرکین را به آن دعوت می‌کنید. خیلی از مفسرین می‌گویند شما مشرکین را دعوت به توحید می‌کنید برایشان خیلی سنگین است. «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ» خدای تبارک و تعالی اجتناباً [انتخاب] می‌کند. «إِلَيْهِ» یعنی إلى الدين «مَنْ يَشَاءُ»، هر کس وارد دین بخواند بشود خدا اجتناب می‌کند. البته بعضی‌ها هم إليه را به خدا برگرداندند ولی ظاهرش این است که به دین برمی‌گردد. «وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» کسی که بنای بر اطاعت خدا داشته باشد خدا او را به دین هدایت می‌کند. «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ» این یهود و نصارا تفرق پیدا نکردند مگر اینکه علم داشتند، یعنی علم داشتند این دین اسلام دینی است که در کتب آنها بشارتش داده شده بود؛ اما مخالفت کردند «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» چون در میان اینها بغی و ظلم جریان دارد، اینها به خودشان دارند ظلم می‌کنند، به مردم‌شان ظلم می‌کنند. «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» اگر این کلمه از خدا نبود یعنی این سنت الهی نبود که به اینها خدا مهلت می‌دهد تا قیامت «إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» یعنی اگر بنای خدا بر عذاب اینها در قیامت نبود و می‌خواست در همین دنیا اینها را عذاب کند «لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ» در همین دنیا عذاب می‌شدند.

«وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ» آن یهود و نصاری که بعد از اینها می‌آیند «لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ» در حال شک در دین هستند، شک آشکار. «فَلِذَلِكَ فَادْعُ» یعنی کفار را به دین دعوت کند این لام در فلذلک را به چه معنایی قرار بدهیم؟ إلى ذلک فادعُ، لام تعلیلیه قرار بدهیم که [در ادامه] عرض می‌کنم، ذلک را به اقامه دین بزنیم؟ وَاسْتَقِمَّ در اقامه‌ی دین استقامت کن یا در دعوت به توحید استقامت کن؟ [در ادامه توضیح خواهیم داد]. «وَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» تبعیت از خواهش‌های نفسانی اینها نکن و این را بگو: «وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» به هر کتابی از کتاب‌های آسمانی ایمان دارم که اساساً مسلمان کسی است که به قرآن معتقد باشد، به تورات واقعی معتقد باشد، به انجیل واقعی معتقد باشد، این مأموریتی بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته؛ «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ».

دلالَت آیات

در این چند آیه دو قسمت کلیدی وجود دارد که باید ذهن شریف‌تان را متوجه کنید؛ یکی أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ است؛ یکی [دیگر] فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ است.

«أَقِيمُوا» یعنی چه کسانی اقامه کنند؛ همین انبیاء اقامه کنند؟ «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» یعنی پیامبران اقامه دین کنند یک احتمال. یک احتمال اینکه مردم دین را اقامه کنند. از فرمایشات مرحوم آقای طباطبائی در تفسیر المیزان همین معنای دوم استفاده می‌شود. به نظر ما احتمال اول رجحان دارد؛ یعنی هدف از شریعت فقط بیان دین نیست که دین را بیان کنند احکام و دستورات خدا را بیان کنند! أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ یعنی اینها اقامه کنند، اینها دین را اقامه کنند. مردم هم باید تبعیت کنند و هر دینی را که اینها مطرح می‌کنند، بپذیرند و تفرق پیدا نکنند. البته این خطاب [عام] است، «وَلَا تَفَرَّقُوا فِيهِ» خطاب [به عموم مردم] است، [که] در دین تفرق پیدا نکنید.

البته زمخشری در کشاف می‌گوید: «أَنْ أَقِيمُوا إما نصب بدل من مفعول شرع و المعطوفين عليه»، ما وصی به نوحاً، این یک مفعول شرع است، أَنْ أَقِيمُوا بدل از این مفعول شرع [است]. «وَالَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّينا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى» اینها معطوف به آن «ما وَصَّى بِهِ نُوحاً» است. بعد می‌گوید: «و إما رفع على الاستثنا، كأنه قيل: و ما ذلك المشروع؟ فقيل: هو إقامة الدين؟»^[3] یا مرفوع است بنابراین اینکه جمله استینافیه باشد. گویا پرسیده می‌شود، [در] شرع مشروعش چیست؟ در جواب گفته می‌شود: [آن چیزی که مشروع – یعنی تشریع – شده است] اقامه‌ی دین [است].

ولی به نظر اینها نیست، بدلیت و تفسیریت. استینافیه که خیلی احتمال غلطی است. این «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» غایت شرع است، شرع برای چه؟ لأجل أن أقيموا الدين، اینها را خدا این توصیه را به نوح کرد این وحی را به تو پیامبر ختمی مرتبط کردیم که به جای اینکه بفرمایند لأجل أن تقيم الدين می‌فرمایند أقيموا، یعنی همه‌ی انبیاء گذشته، آنها را هم در نظر می‌گیرد، أن أقيموا الدين. دین هر پیامبری، یعنی نوح باید اقامه‌ی دین می‌کرد، ابراهیم باید اقامه دین می‌کرد، موسی اقامه دین کند، یعنی می‌خواهد بگوید پیامبر فقط وظیفه‌اش بیان دین نیست.

این نکته را هم دقت کنید اگر احتمال دوم را بگوئیم که أَنْ أَقِيمُوا مربوط به مردم است؛ باید بگوئیم پس به طریق اولی اقامه دین بر پیامبر واجب است؛ یعنی نمی‌توانیم بگوئیم پیامبران دین را بیان کنند و کاری نداشته باشند، و این وظیفه مردم است اقامه دین [کنند]. نمی‌شود این تفکیک را قائل شد. اگر گفتیم بر مردم اقامه‌ی دین واجب است باز به طریق اولی بر خود پیامبر اقامه دین واجب است. ولی عرض کردم ظهور اولیه‌اش در این است که خود انبیاء باید اقامه دین کنند، دین را باید اقامه کنند.

واکاوی مفهوم «اقامه» در تکالیف شرعی

حالا اقامه‌ی دین یعنی چه؟ مرحوم طبرسی در مجمع البیان^[4] می‌گوید: «و إقامة الدين التمسك به و العمل بموجبه و الدوام عليه و الدعاء إليه» اقامه دین یعنی تمسک به دین، عمل به آنچه که دین آورده و استمرار بر آن و اینکه دیگران را هم دعوت به این دین کنیم، یعنی دعوت دیگران به دین یکی از شئون اقامه دین است.

مرحوم آقای طباطبائی می‌فرماید: «و إقامة الدين حفظه بالاتباع و العمل»^[5]، دین را حفظ کنید، یعنی این کلمه‌ای که در ذهن عرف هست اقامه یعنی برپا داشتن، اقيموا الصلاة، بگوئیم اقيموا الصلاة نمی‌خواهد وجوب نماز را بگوید بلکه وجوب برپا داشتن نماز را بگوید، این حرف غلطی است! «اقامة الصلاة» یعنی فعل الصلاة بحدودها بقیودها و جمیع شرایطها، این می‌شود اقامة الصلاة، اقامه دین، یعنی دین را «بحدوده» انسان عمل کند، اتباع کند، حفظه یعنی حفظ الدين بالاتباع و العمل.

اقامه دین یعنی پیاده کردن دین، نمی‌خواهیم بگوئیم برپا داشتن! عمل کردن به دین. دین باید عمل بشود، یک معنای خیلی روشنی پیدا می‌کند آیه که «شرع لكم من الدين لأن أقيموا الدين»، دین پیاده و عمل شود، یعنی باید همه‌ی مردم، همه پیامبران دنبال پیاده کردن دین باشند. لفظ پیاده کردن نیاوریم و بگوئیم عمل کردن. عمل کردن به دین یعنی چه؟ یعنی قانون حاکم بر مردم باید دین باشد. یک وقت شما می‌گوئید اقيموا الدين یعنی موحد باش، مشرک نباش، نماز بخوان، اما همه‌ی دین که این نیست، اقيموا الدين یعنی تبعیت. به قول آقای طباطبائی حفظه بالاتباع، و العمل یا تبعیت یا التمسك به، یعنی این را خدا به عنوان قانون حاکم بر بشر قرار داده در همه جهات. منتهی بین اینکه بگوئیم دین حاکم باشد و اینکه دین جزئیات یک موضوع اجتماعی را بیان می‌کند، فرق وجود دارد؛ دین باید حاکم باشد، یعنی همه‌ی امور بشر، امور فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی، نظامی، همه‌اش باید تحت دین باشد. من به نظرم اقيموا الدين همه اینها را می‌گیرد! به نظر من این «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» غایت شرع است نه تفسیر.

این ما وصی را کنار بگذاریم و متصل کنیم به این «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»، «شرع لكم أن أقيموا الدين» یعنی دین را اقامه کنند، مردم یا انبیاء یا هر دو؟ ما چه بگوئیم اقيموا ضمیر به مردم برمی‌گردد، یعنی تشریع برای اقامه دین آمده، اقامه دین عبارت از اجرای از حکومت دین است و الا اقامه‌ی دین را اگر در نماز و روزه خلاصه کنیم اینکه اقامه دین نشد! اقامه دین همه‌ی ابعادش، این عبارت از اجرای از حکومت دین است همه باید زیر چتر دین قرار بگیرند. بعد «وَلَا تَنفَرُوا فِيهِ» به مردم می‌فرماید: شما در دین دیگر تفرق پیدا نکنید همه تحت لوای اسلام در بیائید، «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» بر مشرکین خیلی سخت است آنچه را که شما دعوت می‌کنید مشرکین را به آن. بر مشرکین چه چیزی سخت است؟ اینکه به مشرک بگوئیم دست از شرک بردار، یا دست از بت‌پرستی بردار و خدای یگانه را بپرست سخت است؛ یا اینکه بگوئیم باید بیائی تحت قانون دین، هر حرکت و گفتاری،

هر خوردنی، هر عملی باید تحت قانون دین در بیاید این برایش سخت است.

من یکی از این تفاسیر را می‌دیدم که این‌طور آمده بود؛ مشرکین یا یهود و نصاری که مسلمان نشدند خوف این را داشتند که اگر تحت لوای دین بیایند ریاست و مکانت‌شان از بین برود «وَأَنْ يَصِيرُوا تَابِعِينَ بَعْدَ أَنْ كَانُوا مَتَبَوِّعِينَ»^[6] اینها باید تابع حکومت پیامبر ما بشوند، این برایشان سخت است و الا به مشرک بگوئیم شما [در ظاهر] موحد باش، این کجایش سخت است برای او؟ اما اگر بگوئیم بیا تحت قانون دین، دین بر تو باید حاکم باشد و تو از حالا به بعد باید فرمانبر باشی، دستور را اطاعت کنی، باید تحت این حکومت قرار بگیری به نظرم می‌شود از این قسمت استفاده کرد. آنچه مؤید عرض ماست آن «فَلِذَلِكَ فَادُعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ» هست که اینها را یک تأملی کنید تا هفته آینده ان شاء الله.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. کتاب البیع، ج 2، ص 633.

[2]. المیزان، ج 18، ص 29.

[3]. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج 4، ص 215.

[4]. ج 9، ص 37.

[5]. المیزان، ج 18، ص 29.

[6]. طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر الکبیر، اردن: دار الکتاب الثقافی، 2008 م، ج 5، ص 444.